



بررسی بین‌رشته‌ای گزیده متون کلاسیک فارسی بر اساس روان‌شناسی انسان‌گرایانه مزلو

ابوالقاسم رحیمی^۱

مهدی رحیمی^۲

چکیده

مقایسه و تطبیق، اگرچه به‌مثابه کنشی انسانی و اجتماعی، مقوله‌ای دیرپاست؛ اما در حوزه مطالعات ادبی، از سده نوزدهم میلادی، خود را در قامت یک رویکرد جدید ادبی؛ یعنی «ادبیات تطبیقی» بازنمایاند. جستار پیش‌رو، بر آن است تا با در نظر داشت رویکردهای نوین ادبیات تطبیقی، به‌ویژه سویه میان‌رشته‌ای آن، به نموده‌ها و نمونه‌های ادبی نظریه «سلسله‌مراتب نیازهای آبراهام مزلو» در چند اثر برگزیده کلاسیک، همچون فرج بعد از شده، کلیده و دمنه، قابوس‌نامه، تاریخ بیهقی، غزلیات حافظ، و... پردازد و با بازجستی روان‌شناختی-ادبی، افزون بر آشکارکردن کارآمدی این دو حوزه، دریچه‌هایی تازه را بر پژوهش‌های آتی بگشاید. پژوهش‌گویای این واقعیت است که آنچه مزلو با نگرشی انگیزه‌شناختی، در چهارچوب هرم نیازهای خود مطرح کرده است، پیش از این به‌گونه‌ای هوشمندانه در متون ادبی ما، چه در قالب چهارچوب‌های نظری و چه در فرم‌های روایتی مطرح شده است. نوشتار حاضر، نخستین پژوهشی است که با مینا قراردادن هرم نیازهای هشت‌گانه مزلو، به تطبیق و تحلیل آرای مزلو با روایت-گزاره‌های ادب فارسی پرداخته و در نهایت، به دو نتیجه کلی: الف. اثبات کارایی یک نظریه روان‌شناختی در پیوند با متون ادبی و ب. درک بهتر ارزشمندی متون ادبی در نمودبخشی به مفاهیم انتزاعی-ذهنی، دست یافته است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، مطالعات بین‌رشته‌ای، آبراهام مزلو، هرم نیازهای هشت‌گانه، متون ادب فارسی

^۱ استادیار زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران (نویسنده مسئول)
Ag.rahimi@hsu.ac.ir

^۲ استادیار زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران
m.rahimi@hsu.ac.ir

مقدمه

کنش-واکنش‌های آدمی، برآیند انگیزه‌های گوناگون است. آبراهام هرولد مزلو^۱ (۱۹۷۰-۱۹۰۸ م.)، بنیان‌گذار مکتب روان‌شناسی انسان‌گرا، در تبیین و بازجست انگیزه‌های آدمی، متفاوت با روان‌شناسان تک‌عامل جوینده‌ای همچون فروید^۲ و آدلر^۳ که «سائقه جنسی» و یا «عقدۀ خودکم‌بینی» را به‌مثابه انگیزه‌بخش رفتار آدمی، معرفی کرده بودند، هرم نیازها را مطرح کرد؛ هرمی فراهم‌آمده از پنج بخش که از قاعده به سوی رأس هرم، به ترتیب از گستردگی و الزام نیازها کاسته و به تدریج خاص‌تر می‌شود. بر این مبنا، نیازهای فیزیولوژیک؛ یعنی آب، غذا، هوا، گرما، خواب و... گسترده‌ترین و بنیادی‌ترین نیازهای آدمی به شمار می‌آیند و هیچ‌کس را از آنها گریزی نیست. در ادامه و در مرحله فراتر، نیازهای ایمنی؛ یعنی نیاز به ثبات و آرامش مطرح می‌شود. از این دو نیاز، به‌عنوان نیازهای اساسی^۴ یاد شده است. در پایه سوم، نیازهای تعلق‌پذیری و محبت قرار دارند؛ نیازهایی که می‌توانند از طریق رابطه‌ای صمیمانه با یک دوست، همسر و یا از طریق برقراری روابط اجتماعی در یک گروه جمعی ابراز، آشکار و برطرف شوند. در مرحله چهارم، نیازهای حوزه احترام مورد توجه مزلو قرار گرفته است. نیاز به احترام در دو گونه موضوعی، احترام شخص به خود؛ یعنی عزت نفس و احترام دیگری به او؛ یعنی تأیید و تحسین، خود را بازتاب می‌دهد. از دو نیاز اخیر، با عنوان نیازهای روان‌شناختی^۵ یاد می‌شود.

در رأس هرم مزلو که دیربابت‌ترین و در عین حال کم‌شمول‌ترین نیازهاست، نیاز به خودشکوفایی مطرح شده است. در باور مزلو، اگر کسی با وجود ارضای تمام نیازها، به مرحله خودشکوفایی نرسد، همواره بی‌قرار، ناکام و ناخشنود خواهد بود. از این نیاز به‌عنوان نیازهای خودآغنائی^۶ نیز یاد شده است (Schultz & Schultz 2012:207-235). مزلو معتقد است که ناکامی در ارضای نیازهای پایین‌تر (یکم تا چهارم)، موجب نارسایی یا کمبود در فرد می‌شود؛ هم از این‌رو است که وی این نیازهای چهارگانه را نیازهای کمبود^۷ نامیده است. بر این اساس، نیازهای مربوط به خودشکوفایی، در مقایسه با نیازهای حوزه کمبود، برای زنده‌ماندن ضرورت کمتری دارند؛ ولی با وجود این، نه تنها به بقا و رشد کمک می‌کنند؛ بلکه ارضای آنها به بهبود سلامتی و طول عمر آدمی نیز می‌انجامد. مزلو این گروه از نیازها را نیازهای

¹ Abraham Harold Maslow

² Freud

³ Adler

⁴ Basic Needs

⁵ Psychological Needs

⁶ Self-Fulfillment Needs

⁷ Deficiency Needs

هستی یا رشد نامید (Feist, Feist, & Roberts 2017: 203-208) (شکل ۱).



هرچند طرح موضوعی هرم مزلو، محصول دوره معاصر در فرهنگ مغرب زمین است؛ ولی درنگ در متون ادبی کلاسیک، گویای نکته‌ای است: پیشینیان ما، هوشمندانه، در این باره نظریه‌هایی تأمل برانگیز ارائه داده‌اند. گزاره برجسته ابوسعید ابی‌الخیر (۳۵۷-۴۴۰ هـ ق.)، بازتاب یافته در قابوس‌نامه، از برجسته‌ترین گزاره‌های پیشینی-تاریخی، از گونه نظریه‌پردازانه، در حوزه نیازهاست: «آدمی را از چهار چیز ناگزیر بود: اول نانی، دوم خلقانی، سوم ویرانی و چهارم جانانی» (عنصرالمعالی ۱۳۶۶: ۸۲). گزاره فوق برخوردار از چنان انسجامی در حوزه نظریه‌پردازی است که می‌توان آن را در یک تصویر عینی منعکس کرد (شکل ۲). کارایی گزاره فوق منجر به روایی آن شده و در اثری دیگر؛ یعنی کشف‌الاسرار و عده‌الابرار بازتاب یافته است. تفاوت گزاره میبدی با ابوسعید، در نتیجه‌گیری پایانی آن است: خودشکوفایی معنوی: «رو در آن خاکدان بنشین به نانی و خلقانی و ویرانی قناعت کن تا مرد شوی» (میبدی ۱۳۷۱: ۲۹۸). در سیری تکاملی، جامی (۸۹۸-۸۱۷) از نیازهای پنج‌گانه آدمی می‌گوید (شکل ۳):

پنج چیز است که به هر کس دادند، زمام زندگانی خوش در دست او نهادند: اول صحت بدن، دوم ایمنی، سوم وسعت رزق، چهارم رفیق شفیق، پنجم فراغت؛ هر که را ازین محروم کردند در زندگانی خوش به روی وی برآورند:

به پنج می‌رسد اسباب زندگانی خوش به اتفاق حکیمان شهره در آفاق
فراغ و ایمنی و صحت و کفاف معاش رفیق خوب سیر همدم نکواخلاق
(۴۲: ۱۳۶۷)



شکل ۲- ابوسعید و نیازهای آدمی

شکل ۳- جامی و نیازهای آدمی

هدف

نگارندگان برآنند تا با در نظر داشت رویکردهای نوین ادبیات تطبیقی، به‌ویژه سوبه میان‌رشته‌ای آن، به نموده‌ها و نمونه‌های ادبی نظریه «سلسله‌مراتب نیازهای ابراهام مزلو» پردازند و بدین‌گونه، افزون بر آشکارکردن گستره و کارآمدی هر دو حوزه، افق‌های تازه‌ای را، از منظر مصداق‌شناسی، در برابر پژوهش‌های آتی پدیدار کنند.

اهمیت و محدوده پژوهش

جهان معاصر با توجه به گفتمان تجربه‌گرا- اثباتی^۱ خویش، همواره نسبت به مقوله انگیزه‌شناسی توجهی تام و تمام داشته است؛ شمار بسیار روان‌شناسان، روان‌کاوان و انبوه مباحث مطرح‌شده توسط آنان، گویای همین توجه جدی است. از سویی، ادبیات منطق و زبان خویش را دارد؛ به بیان روشن‌تر، بسیاری از تجربه‌ها و دریافت‌های محققان، به‌گونه‌ای دیگر، این‌بار دلنشین، کارا و هرچه تأثیرگذار، هم‌چون «بت عیار» مولانا، که هر لحظه به رنگی درمی‌آید، در متون ادبی بازتاب می‌یابند. این کارایی از آن رو است که متون ادبی، به دلیل برخورداری از عناصری دلپذیر و تأثیرگذار، هم‌چون موسیقی، صورت‌های خیال، نمادهای تداعی‌بخش، توصیفات جزئی‌نگرانه، تجربه‌های انسانی و... در مقایسه با آموزه‌های علمی که معمولاً به مشکل «زمختی‌بیانی» دچارند، بسیار کارآمدتر است؛ به بیان دیگر، در چهارچوب یک بیان ادبی- هنری، خواننده به جای آنکه یک مفهوم را دریابد، چه بسا آن مفهوم را می‌بیند و دیدن، در سنجش با دریافت ذهنی، البته کاراتر و تأثیرگذارتر خواهد بود. پژوهش حاضر، نخستین تحقیقی است که با مبنا قراردادن این هشت‌گونه نیاز (شکل ۴) به پژوهش، بررسی و تحلیل آثاری چند از متون برگزیده

^۱ Positivism

ادبی خواهد پرداخت. شایان ذکر است: پرداختن به تمامی این هشت پایه از نیازها، در گرو مراجعه به متون گوناگون است و نگارندگان ناگزیر از محدودنکردن حوزه کار به یک دوره یا ژانر خاص هستند.

پیشینه پژوهش

در حوزه پژوهش‌های معاصر، نظریه‌های روان‌شناختی، مبنای بسیاری از مطالعات ادبی قرار گرفته‌اند که از آن جمله می‌توان به مقاله «بررسی روان‌کاوانه شخصیت‌های زال، کیکاووس و رستم با رویکرد تحلیل رفتار متقابل» نوشته مجید هوشنگی و طاهره مددیان (۱۴۰۱) اشاره کرد. مبتنی بر نظریه مزلو نیز، مقالات متعددی به انجام رسیده است که خود گواه روایی و مقبولیت این نظریه در بین پژوهندگان فارسی‌زبان است. در اغلب این پژوهش‌ها، یک شاعر، نویسنده یا تیپ شخصیتی، مبتنی بر مفاهیم و ساختار مفهومی- ترتیبی این هرم، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است؛ برای نمونه، خدابخش اسدالهی (۱۳۸۷) در مقاله «فروغ فرخزاد و نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو»، مجید بهره‌ور (۱۳۸۸) در «بازخوانی زندگی‌نامه مولوی با نظر به سلسله مراتب نیازهای مزلو»، پیمان صالحی و کلثوم باقری (۱۴۰۰) در «تحلیل شخصیت اصلی رمان *ایام* معه بر اساس نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو» و زینب نوروزی و دیگران (۱۳۹۱) در «بررسی شخصیت بهرام در هفت‌پیکر با توجه به نظریه مزلو» چنین رویکردی داشته‌اند. همه این نویسندگان تلاش کرده‌اند پایه شخصیت یا تیپ مورد بررسی را در هرم مزلو مشخص کنند. تقریباً در تمام مقالات مورد بررسی، هرم مزلو مبتنی بر پنج پایه معرفی شده؛ حال آن‌که مزلو حداقل دو بار در هرم خود تجدید نظر کرده و هرم نهایی مبتنی بر هشت پایه است. افزون بر این و در حوزه مصداق‌شناسی، هیچ‌کدام از این مقالات، تمام پایه‌های نیاز را همزمان مورد بررسی قرار نداده‌اند.

چهارچوب نظری و روش تحقیق

مقایسه و تطبیق، به‌مثابه نمودی از زندگی فردی- اجتماعی، کنشی دیرپا و پیوسته است؛ تا آنجاکه می‌توان از این رفتار، همچون یک سنت انسانی و اجتماعی یاد کرد؛ سنتی که هم‌چون پدیده‌ای مشترک، خود را در جوامع و فرهنگ‌های گوناگون بازتاب داده است. این ویژگی- سنت انسانی و اجتماعی، از سده نوزدهم میلادی در حوزه ادبیات، خود را در یک رویکرد جدید ادبی، «ادبیات تطبیقی» بازنمایاند (Milner 1996: 4)؛ رویکردی نقادانه که می‌خواست بررسی‌های خود را از منظر تطبیق و مقایسه به‌ورای مرزها بگسترده و مفاهیم همگون را در فرهنگ‌های

ناهمگون مورد بررسی قرار دهد تا به این شیوه به درک عمیق‌تری از ادبیات و مفاهیم فرهنگی ملت‌ها دست یابد. مبانی و نظریه‌های ادبی این شاخه از دانش بشری، در گذار زمان چنان متحوّل شدند که اساساً تعاریفی تازه از دو اصطلاح «ادبیات» و «تطبیق» را ارائه دادند.

در گام نخست و از نیمه دوم قرن نوزدهم در فرانسه، با پژوهش‌های آبل فرانسوا ویلمن^۱ (۱۷۹۰-۱۸۷۰ م.) و ژان ژاک آمپر^۲ (۱۸۰۰-۱۸۶۴ م.)، ادبیات تطبیقی شکل علمی-آکادمیک به خود گرفت. در سال ۱۹۵۸ میلادی و با ارائه مقاله «بحران در ادبیات تطبیقی»^۳ توسط رنه وِلک^۴ (۱۹۰۳-۱۹۹۵ م.) در دومین کنگره بین‌المللی ادبیات تطبیقی، این رویکرد متحوّل شد و مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی پا به عرصه نهاد (Wellek 1963: 282-295). این حوزه پژوهشی در ادامه، با مقاله نظریه‌ساز هنری رماک^۵ (۲۰۰۹-۱۹۱۶) با عنوان «ادبیات تطبیقی: تعریف و کارکرد آن» که در سال ۱۹۶۱ میلادی منتشر شد، با مطالعات میان‌رشته‌ای پیوند خورد. مطالعات میان‌رشته‌ای، به‌مثابه رویکردی نو در عرصه پژوهش‌های انسانی، تجربی، فنی و...، با پیوند بخشی به حوزه‌های گوناگون علمی، گامی تازه در جهت کارایی بیشتر دانش‌های بشر برداشته است. رماک در مقاله خود، ادبیات تطبیقی را از یکسو مطالعه ادبیات در ورای مرزهای جغرافیایی و از دیگرسو، مطالعه ارتباطات بین ادبیات و سایر شاخه‌های دانش بشری همچون هنرهای زیبا، فلسفه، تاریخ، سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم تجربی و... خواند (انوشیروانی ۱۳۸۹: ۱۵). رویکرد جدیدی که اون آلدريج^۷ (۱۹۱۶-۲۰۰۵) پژوهشگر برجسته این حوزه، بر آن صحنه می‌گذارد:

ادبیات تطبیقی در واقع روشی برای دستیابی به رویکردهای جدید ادبی است؛ روشی که از افق‌های تنگ و محدود مرزهای ملی، جغرافیایی، سیاسی و زبانی فراتر می‌رود؛ تا آنجا که روابط بین ادبیات و سایر شاخه‌های علوم انسانی و هنرهای زیبا را نیز در بر می‌گیرد (انوشیروانی ۱۳۸۹: ۱۴).

در دوره معاصر و با اولویت یافتن رویکردهای کاربردی-همگرا در پژوهش‌های ادبی، مطالعات میان‌رشته‌ای در نقد ادبی نوین به یک هویت و شاکله مستقل در قالب گرایشی نو بدل شده است؛ از این‌رو، نحله نوین ادبیات تطبیقی با

¹ Abel- François Villemain

² Jean-Jacques Ampère

³ The Crisis of Comparative Literature

⁴ René Wellek

⁵ Henry Remak

⁶ Comparative literature: Its Definition and Function

⁷ A. Owen Aldridge

ماهیتی فراملی، فرازبانی، فرافرهنگی و ایستاری میان‌رشته‌ای، چشم‌انداز تازه‌ای را در مقابل پژوهشگران گشوده و حوزه‌های پژوهشی جدیدی را فراسوی مرزهای شناخته‌شده پیشین ادبیات ایجاد کرده است که به دلیل راهگشا بودن آن، همچنان با سرعت فزاینده‌ای در مراکز آکادمیک دنیا در حال رشد است (انوشیروانی ۱۳۹۲: ۶). چنین تلفیقی، نه تنها بر گستره مطالعات ادبی می‌افزاید؛ بلکه به متون ادبی، ابعاد کاربردی می‌بخشد و زمینه‌ساز کارایی بهتر هریک از دانش‌های در پیوسته با هم می‌شود.

در جستار پیش‌رو، نگارندگان با در نظر داشت این جنبه از قابلیت‌های ادبیات تطبیقی، به بازتاب ادبی یک نظریه روان‌شناختی؛ «سلسله‌مراتب نیازهای آبراهام مزلو» در ادبیات فارسی پرداخته‌اند؛ این از آن رو است که بازجست روان‌شناختی- ادبی یک مقوله انسانی، نه تنها گستره و کارآمدی هر دو حوزه را بازمی‌نماید؛ بلکه افق‌های تازه‌ای را برای پژوهش آشکار می‌کند؛ زیرا راه‌بردن به گوناگونی و چگونگی کنش‌ها و واکنش‌های آدمی در مواجهه با نیازهای متفاوت، پیوسته ذهن پژوهندگان را به خود مشغول کرده است.

آنچه آبراهام مزلو با رویکرد انگیزه‌شناختی رفتار آدمی در نمودار هرم خویش مطرح کرد، در بستر همین تفکر علمی شکل یافته است. این هرم ابتدا در پنج بخش ارائه شد؛ اما در ادامه به هفت و بعد به هشت بخش ارتقای موضوعی یافت (McLeod 2016). از سویی، متون ادبی، به‌ویژه متون واقع‌گرای روایتی- داستانی (رئالیستی)، به دلیل پیوند طبیعی و هویتی خود با روان آدمی و نیز رویدادهای اجتماعی، از جمله نمودگاه‌های درخشان همین نیازها به شمار می‌آیند. پژوهش حاضر با پرداختی دوسویه؛ ادبی و روان‌شناختی، به بررسی و تحلیل روایت‌های داستانی و گزاره‌های ادبی، بر مبنای تقسیم‌بندی نظری مزلو می‌پردازد و درباره گونه‌ها، مراتب نیازها، روایی نظریه و... به چند و چون خواهد پرداخت. هرچند هرم اولیه مزلو، هم‌چنان که ترسیم و شرح شد، مورد توجه و اقبال بوده و هست؛ اما مزلو در بیانی تازه، مقولاتی دیگر را نیز به این هرم اضافه کرد؛ نیازهای شناختی و نیازهای زیباشناختی. نیازهای شناختی عبارت از نیاز به دانستن و فهمیدن و نیازهای زیباشناختی عبارت از نیاز به درک نظم، تناسب، هماهنگی و تقارن است. مزلو بعدها نیازهای متعالی را نیز به سلسله‌مراتب نیازها افزود. مقصود از نیازهای متعالی، یاری به دیگری در دستیابی به خودشکوفایی است. این سه نیاز اخیر در منابع و پژوهش‌های فارسی، مورد توجه و اقبال قرار نگرفته است. پژوهش حاضر، تقسیم‌بندی اخیر او (نیازهای هشت‌گانه) را مورد توجه قرار داده است.

پرسش تحقیق

در مطالعات بینارشته‌ای، روایت- گزاره‌های ادبی فارسی، چگونه و به چه میزان، قابلیت تطبیق‌پذیری با نظریه روان‌شناختی آبراهام مزلو را دارند؟

بحث و بررسی

نخستین پایه؛ نیازهای فیزیولوژیک

مبتنی بر نظر مزلو، اساسی‌ترین و فراگیرترین نیازهای آدمی، نیازهای زیستی- فیزیولوژیک است. در چیستی و چگونگی این نیازها چندان ابهامی نیست: نیاز فیزیولوژیک به نیازی گفته می‌شود که: الف. در پیوند با جسم آدمی است؛ ب. بقای آدمی در گروی روایی آن است و ج. برآیند رفع آن، استمرار حیات و ادامه زندگی در شخص انسانی است؛ بدین‌گونه همه آحاد بشر، فارغ از مکان و زمان، ناگزیر از برآورده کردن چنین نیازهایی هستند. آب، غذا، گرما، نیازهای جنسی و... از جمله این نیازها شمرده می‌شوند (Uysal, Aydemir & Genc 2017: 211-218).

آنچه در مصیبت‌نامه عطار آمده است، نمودی روشن و گویا از چنین نیازهایی است؛ حکایتی که در طی آن، جایگاه دو مقوله برجسته حیات آدمی، یعنی «خدا» و «نان» دگرگون می‌شوند و نان که نمود برجسته و نمادین نیازهای زیستی است، چنان برجستگی می‌یابد که نام اعظم خداوند، شمرده می‌شود. در حکایت مزبور، یکی از عقلای مجانبین، در برابر این پرسش که «نام اعظم خدا چیست؟» بی‌درنگ از «نان» می‌گوید؛ پرسش‌کننده که خامی خشونت‌پیشه است، زبان به خشونت می‌آلاید؛ لیکن دانای شوریده‌حال، پاسخی شگفت دارد:

گفت در قحط نشابور ای عجب / می‌گذشتم گرسنه، چل روز و شب

نه شنوادم هیچ‌جا بانگ نماز / نه دری بر هیچ مسجد بود باز

من بدانستم که "نان" نام مهین است / نقطه جمعیت و بنیاد دین است

(۱۳۶۴: ۲۶۷)

تقابلی که عطار بین دو گونه از تفکر ایجاد کرده است، به روشنی بیانگر جایگاه برجسته، بلکه بنیادین نیازهای زیستی است: در یک‌سو، شوریده‌ای بی‌پروا با نگرشی ساختارشکنانه، مبتنی بر واقعیت پیشاروی از اهمیت «نان» می‌گوید و در سوی دیگر، فردی است که پذیرای یک واقعیت (بنیادین بودن نیازهای زیستی) نیست؛ برآیند چنین تفاوتی، بی‌گمان، تأکید بر مقوله نیازهای زیستی و لزوم توجه کردن به آن، به‌مثابه مفهومی سرنوشت‌ساز و اساسی است.

حکایت سی و پنجم از باب دوم گلستان سعدی نیز، با بیانی دیگر، همچنان به بنیادی بودن نیزهای زیستی می‌پردازد: گرسنه‌ای نیازمند، به خانه توانگری خردمند

درمی‌آید که در آن گروهی از اهل فضل و ادب نیز حضور دارند. همگان سخن می‌گویند و کلام‌های طیبیت‌آمیز بر زبان می‌آورند؛ درویش اما همچنان خاموش است. یکی از حاضران به طریق انبساط می‌گوید: «تو را هم چیزی باید گفت». پاسخ درویش از منظر بحث ما، اهمیت نیازهای زیستی، درخور تأمل است: «من گرسنه در برابر سفره‌نان / همچون عزیزم بر در حمام زنان» (۱۳۸۷: ۱۰۳). این پاسخ که با کاربست یک صورت خیال‌کارا؛ «تشبیه مرکب به مرکب»، برخوردار از کارایی فوق‌العاده شد، همزمان، در دو مصراع و به دو گونه، به برجستگی نیازهای بنیادین زیستی می‌پردازد.

دومین پایه؛ نیازهای ایمنی

در نگرش مزلو، این‌گونه از نیاز، به‌ویژه در مورد کودکان و بزرگسالان روان‌رنجور قابل تأمل به شمار آمده است؛ این از آن‌رو است که هر دو گروه یادشده، در مقابل عدم ارضای این نیاز، به تنش‌های جسمی- روانی مبتلا می‌شوند؛ تا بدان‌جا که عدم رفع این‌گونه از نیازها، خود پیامدهایی ناگوار خواهد داشت؛ به بیان دیگر، زمانی فرد انسانی از سلامت هیجانی و احساسی برخوردار خواهد شد که در کودکی، این دسته از نیازهای او، به‌خوبی برطرف شده باشد (Bland & DeRobertis 2019: 2-19). نیاز به آرامش، رهایی از ترس، اضطراب، ایمن‌بودگی از حوادث طبیعی، امنیت شغلی، اجتماعی و... از جمله نیازهای ایمنی شمرده می‌شوند.

یک اثر اخلاقی-تاریخی، کتاب *فرج بعد از شدة*، نوشته حسین بن اسعد دهستانی، به‌گونه‌ای روشن، بازتاب‌دهنده ادبی مفهوم نیازهای ایمنی است. در این کتاب که اساساً عنوان آن به بهترین صورت ممکن، یادآور این نیاز اساسی است، در فضای تقابل و دشمنی مأمون و امین، از زبان فضل ربیع، وزیر امین مطالبی را می‌خوانیم و با شرحی روبه‌رو می‌شویم که نمود دیداری مفاهیم ذهنی، در پیوند با نیازهای ایمنی است: پس از کشته‌شدن امین، من، فضل ربیع، چنان ترسیدم که «خویشتن را از اهل و عیال و اتباع و اشیاع و موالی پنهان کردم؛ چنان‌که هیچ‌کس ندانست من کجا رفتم...» (دهستانی ۱۳۶۴: ۱۱۲۶-۱۱۲۵). این بخش از حکایت، به‌روشنی گویای اهمیت و برجستگی جایگاه امنیت در زندگی آدمی است. گوینده حکایت، به محض آنکه از کشته‌شدن امین می‌شنود، چندان هراسان و ناآرام می‌شود که خود را از همگان پنهان می‌دارد. چنین رفتاری، نمود عینی اهمیت نیازهای ایمنی است؛ همان مفهومی که عدم توجه به آن، به روان‌رنجوری فرد انسانی منجر می‌شود (Camer-on & McCormick 1954: 556-564). این ترس و هراس (عدم امنیت) چنان نیرومند است که فضل ربیع، به‌مثابه فردی انسانی، از شدت اضطراب، نه‌تنها هرروز که

هرشب، جای خود را تغییر می‌دهد: «و هرروز و هرشب جای دیگر می‌بودم». جالب اینجاست که مأموران نیز با شناختی درست از اهمیت نیاز به امنیت، هم‌چنان مقوله نیازهای ایمنی را برای یافتن متهم مورد توجه قرار می‌دهند: تهدید به سلب امنیت؛ هرکس فضل ربیع را نزد خود پنهان کرده باشد، نه تنها پانصد تازیانه خواهد خورد؛ که «خانه او خراب کنند [...] و باقی عمرش محبوس و مقید دارند» (دهستانی ۱۳۶۴: ۱۱۲۶-۱۱۲۵). تمامی کنش و واکنش‌های شخصیت‌های داستانی، آن‌گونه که دریافتیم، مبتنی بر ارضای یک نیاز اساسی، یعنی نیاز به ایمنی صورت گرفته است؛ به تعبیری، در این حکایت، موتور حرکت‌دهنده، تغییردهنده و راه‌برنده تمامی رفتارها اعم از گفتاری و کرداری، مقوله برجسته و گریزناپذیر امنیت است.

در نمونه‌ای دیگر، مرغان آبی کلیله و دمنه نصرالله منشی نیز، نگران ازدست‌دادن امنیت‌اند: «آورده‌اند که نوعی است از مرغان آب که آن را طیطوی خوانند و یک جفت از آن، در ساحل بودندی. چون وقت بیضه فراز آمد، ماده گفت: جایی باید طلبید که بیضه نهاده آید» (۱۳۷۷: ۱۱۰). درخواست یک شخصیت داستانی-فابلی از مخاطبش، مبتنی بر نیاز به امنیت است؛ مرغ نر، چنان‌که باید به درک این نیاز اساسی، راه نمی‌برد: «نر گفت این جای خوش است، تحویل صواب نمی‌نماید». پاسخ مرغ ماده، هوشیارانه و در جهت درک روشن او از نیاز اساسی به امنیت است: «اگر دریا در موج آید و بچگان را دربرآید، آن را چه حیلت توان کرد؟» (۱۳۷۷: ۱۱۰)؛ پرسشی روشنگرانه، که راه را بر عدم درک این نیاز، فرومی‌بندد. این گفت‌وگو نیز، بازنمودی است دیگر، از دومین پایه از هرم نیازهای هشت‌گانه مزلو.

سومین پایه؛ نیازهای تعلق‌پذیری

نیاز پایه سوم در مقایسه با دو نیاز پیشین، بازتاب گسترده‌تری در متون ادب فارسی یافته است؛ این از آن‌رو است که در طول تاریخ، جوامع بشری، با توجه به واقعیت‌های بیرونی، رفع نیازهای زیستی و نیازهای ایمنی (پایه اول و دوم) را چندان بدیهی شمرده‌اند که درباره آن‌ها بحث چندانی نکرده‌اند. این در حالی است که تمامی آثار نگاشته‌شده در حوزه ادب تعلیمی، بلکه فراتر از این، شماری از آثار نگاشته‌شده در حوزه ادب غنایی، بازتاب‌دهنده اهمیت نیازهای تعلق‌پذیری در آدمی‌اند. به هر میزان که ما از نیازهای قاعده‌هرم به سوی نقطه اوج هرم بالا رویم، بعد اجتماعی نیازهای آدمی نیرومندتر می‌شود؛ این بدان معناست که در یک سیر طبیعی، با ارضای نیازهای پایه اول و دوم، نیازی دیگر را در خویش می‌یابد و طالب احوالی دیگر می‌شود: ارتباطی صمیمانه با دیگران و برخورداری از احساس مثبت هم‌گروهی در یک جمع دوستانه. آنچه راجرز (۱۹۸۷-۱۹۰۲ م.) ذیل

عنوان نیاز به «توجه مثبت»^۱ مطرح کرده است (Schultz & Schultz 2012: 207-235; Feist, 208-203: Feist, & Roberts 2017)، تعبیری دیگر از همین‌گونه نیازهاست؛ نیاز به دوستی همدل، همسری مهربان، پذیرفته‌شدن توسط مخاطب یا مخاطبان و یا عضویت در جمع‌های گوناگون، همه از جمله نموده‌های این نیاز به شمار می‌آیند. در جهان معاصر، به واسطه تغییربایی مستمر جامعه، پاسخ‌دادن به این نیاز، با چالشی جدی روبه‌رو شده است؛ شرط ایجاد جامعه‌ای سالم و به‌هنگار، درک اهمیت این‌گونه از نیاز و اندیشیدن به شیوه‌های رفع آن است. وجود افسردگی گسترده، به‌مثابه یکی از ویژگی‌های جوامع نوین- معاصر، گواهی راستین بر این باور است (Markowitz & Weissman 2012: 99-105).

باب بیست‌وهشتم قابوسنامه با عنوان «در آیین دوست‌گرفتن»، نمود و نمونه ارزشمندی از اهمیت نیاز مورد بررسی است. عنصرالمعالی با بیانی تأثیرگذار، فراگیر و فاقد زمانی خاص (فرازمانی- مکانی)، در همان آغاز باب، هوشمندانه می‌گوید: «بدان ای پسر که مردمان تا زنده باشند، ناگزیر باشند از دوستان؛ که مرد اگر بی‌برادر باشد، به که بی‌دوست؛ از آنچه حکیمی را پرسیدند که: دوست بهتر یا برادر؟ گفت برادر، هم دوست به» (۱۳۶۶: ۱۳۹). او آنگاه مخاطب را به اندیشیدن در این‌باره فرامی‌خواند: «پس اندیشه کن به کار دوستان، به تازه‌داشتن رسم هدیه‌فرستادن و مردمی‌کردن؛ ازیراکه هرکه از دوستان نیاندیشد، دوستان نیز از او نیاندیشند؛ پس مرد همواره بی‌دوست بود و ایدون گویند که دوست، دست‌بازدارنده خویش بود» (۱۳۶۶: ۱۴۰). با درک این اهمیت، عنصرالمعالی در ادامه، به خواننده سفارش می‌کند که شیوه دوست‌گرفتن را هیچ‌گاه از دست فرونهد؛ از آن‌روکه: «دوست نیک، گنجی بزرگ است» (۱۳۶۶: ۱۴۰). آنچه عنصرالمعالی در حکایت اسکندر و پرسش‌گران آورده و ضمن آن، در میانه جهان‌گیری اسکندر از یک‌سو و رعایت دوستان، از سوی دیگر، پیوند ایجاد کرده است، در همین چهارچوب مفهومی قابل تأمل است (۱۳۶۶: ۱۴۰-۱۳۹).

نیاز به تعلق‌پذیری، در داستان اندوه لیلی از ملامت اهل قبیله، بازتاب یافته در لیلی و مجنون نظامی نیز نمود می‌یابد: اهل قبیله از دلبستگی مجنون به لیلی می‌شنوند؛ پس زبان ملامت بر لیلی می‌گشایند. عکس‌العمل لیلی، غمگینی و خانه‌نشینی است: لیلی ز بد گزاف‌گویان/ در خانه غم نشسته میان (۱۳۱۳: ۸۳). آنچه لیلی را پریشان کرده، درک این نکته است که قبیله به او تعلق خاطر ندارد و دست از همدلی با او کشیده است و این نمودی عینی از مفهوم «از دست دادن حس تعلق‌پذیری»

^۱ Positive Regard

است. ویلیام گلاسر^۱ (۱۹۲۵-۲۰۱۳) نیز در مبحثی پیرامون نیازهای اساسی انسان، پس از آنکه نیاز به عشق و تعلق را از مهم‌ترین نیازهای آدمی می‌شمارد، ارضای آن را در گرو داشتن روابط صمیمانه با دیگران، توجه داشتن به روابط خانوادگی، کاری و... می‌داند (Prochaska & Norcross 2018: 324-330).

پایه چهارم؛ نیازهای تأیید و احترام

چهارمین پایه نیازها، به نیازهای تأیید، تحسین و احترام اختصاص دارد. در نگرشی کلی، این نیاز، آخرین نیاز حوزه کمبود است (شکل ۱ و ۲). این‌گونه از نیاز، در وهله نخست همانند نیازهای مربوط به تعلق و وابستگی به نظر می‌رسد؛ حال آنکه تفاوتی اساسی در میانه این دو گونه هست: تأیید و احترام، همواره در برابر به‌انجام‌ساندن کاری یا داشتن ویژگی‌ای است؛ این درحالی است که نیازهای تعلق و وابستگی، مبتنی بر ارزش‌یابی و ارزش‌گذاری نیست؛ بلکه برآیند روابط اجتماعی و وابستگی‌های خانوادگی است؛ بدین ترتیب اگرچه توانمندی‌های فردی می‌تواند زمینه‌ساز بهتر برآورده‌شدن نیازهای تعلق باشد؛ اما در اصل و اساس، تفاوتی ماهوی بین این دو گونه از نیازها وجود دارد؛ هم از این‌رو است که نیاز به تحسین، تأیید و احترام «دقیق‌تر و پیچیده‌تر» از نیاز به پذیرفته‌شدن و تعلق‌داشتن است (کارور و شی‌یر ۱۳۸۷: ۵۱۵). روان‌کاوانی همچون آلفرد آدلر^۲ (۱۸۷۰-۱۹۳۷) و جیمز کوهات^۳ (۱۹۱۳-۱۹۸۱) برآورده‌شدن این نیاز را در پیشگیری از آسیب‌های روان‌شناختی و اجتماعی بسیار حیاتی می‌دانند. کوهات معتقد است از طریق تأیید و تحسین، نیاز آینه‌ای^۴ در انسان برآورده می‌شود و هسته اساسی «خود» شکل می‌گیرد. بر این اساس، عدم شکل‌گیری هسته «خود» می‌تواند منجر به احساس بی‌ارزشی و ازهم‌گسستگی روانی شود.

حکایت سوم از باب اول گلستان سعدی، نمودی روشن از بازتاب‌یافتن مفاهیم روان‌شناختی، در فرم‌های ادبی است. حکایت مزبور به‌گونه‌ای ملموس و تأثیرگذار، نیاز به تأیید، تحسین و احترام را بازتاب می‌دهد: ملک‌زاده‌ای را شنیدم که «کوتاه بود و حقیر» و از دیگرسو «برادرانش بلند و خوب‌روی». این ملک‌زاده از سوی برادران مورد تمسخر قرار می‌گیرد؛ کوتاه‌هی ملک‌زاده، با توجه به رفتارهای بعدی وی، نشانی از ناکارآمدی و در نتیجه، بی‌بهره‌شدن از حس خوب تأیید و احترام است. در

¹ William Glasser

² Alfred Adler

³ James Kohut

⁴ Mirroring Need

⁵ Self

چنین حالتی، مبتنی بر نگرش مزلویی، امیرزاده نه تنها تحسین، تأیید و احترام ندیده، که در سازوکاری وارونه، این نیاز مورد بی‌اعتنایی غیرانسانی نیز واقع شده است. اکنون و در چنین فضای عاطفی‌ای، دست‌یابی به تحسین، تأیید و احترام، دغدغه امیرزاده (نمود و نماد فرد انسانی) می‌شود. او باید به رفع این نیاز اقدام کند. با توجه به طبقه اجتماعی امیرزاده، او به‌سادگی و آسودگی نیازهای فیزیولوژیک، ایمنی و حتی تعلق و پذیرفته‌شدگی خویش را برآورده کرده است. در این حالت، براساس سلسله‌مراتب هرم مزلو، دغدغه فرد انسانی همانا تأیید، تحسین و احترام است. همان مقوله‌هایی که در حکایت مورد اشاره، مورد نفی و انکار قرار گرفته است. امیرزاده برای رفع این نیاز، پذیرای پرداخت هزینه‌ای گزاف است: «جان خویش»؛ به بیان روشن‌تر او حتی حاضر است جان خویش را ببازد، اما احترام، تحسین و تأیید را به دست آورد. جنگی درمی‌گیرد. «چون دو لشکر از هر دو طرف روی در هم آوردند، اوّل کسی که به میدان درآمد، این پسر بود» (سعدی ۱۳۶۵: ۶۰-۵۹). آنچه امیرزاده را به جان‌بازی در عرصه جنگ واداشت، چیزی جز اقدام برای دست‌یافتن به تحسین و احترام نبود. پایان حکایت نیز تأییدی است دیگر بر ارزشمندی این نمونه در تبیین نیازهای حوزه تأیید و تحسین. توضیح آنکه امیرزاده پس از جنگ، مستقیم و بی‌درنگ پیش پدر می‌آید و می‌گوید:

ای که شخص منت حقیر نمود
تا درشتی هنر مپنداری
اسب لاغرمیان به‌کار آید
روز میدان نه‌گاو پرواری

(سعدی ۱۳۶۹: ۶۰)

نمودی دیگر از نیاز به تأیید و احترام را می‌توان در کلیله و دمنه بهرامشاهی دید؛ دمنه در گفت‌وگو با کلیله بر آن است که برای خارج‌شدن از خامل‌ذکری به نزد شیر رود و تأیید او را به دست آورد: «و ما سزاواریم بدانچه منزلت عالی جویم و بدین خمول و انحطاط راضی نباشیم. کلیله گفت: چیست این رأی که اندیشیده‌ای؟ گفت: می‌خواهم که در این فرصت خویشان را بر شیر عرضه کنم... و بدین وسیله قربتی و جاهی یابم» (منشی ۱۳۷۷: ۶۶). دمنه برای اثبات خود و به‌دست‌آوردن این احترام و تحسین، حاضر به خطر کردن است: «هرکه از خطر کردن بپرهیزد، خطیر نگردد». او نیز مانند امیرزاده حکایت گلستان، از شاه می‌طلبد که او را حقیر نشمرد: «و مرد دانا حقیر نشمرد صاحب‌مروت را اگرچه خامل منزلت باشد» (منشی ۱۳۷۷: ۶۹). این‌گونه رفتارها، بازتاب عینی و ادبی مفاهیم مزلویی در حوزه نیازهای تأیید و احترام به شمار می‌آید؛ آدلر^۱ نیز معتقد است چنان‌چه فرد احساس تأیید و احترام نکند، دچار عقده حقارت می‌شود که خود مسبب شکل‌گیری بسیاری از اختلالات روانی

^۱ Adler

است (Kohut 1966: 243-272 & Schultz & Schultz 2012: 85-98).

پایه پنجم؛ نیازهای شناختی

نیازهای شناختی، نخستین پایه از نیازهای رشد به شمار می‌آیند؛ به بیان دیگر، نیازهایی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفت، به‌تمامی از جمله نیازهای مربوط به حوزه کمبود به شمار می‌آیند؛ حال آنکه نیازهای شناختی، همچنان که نیازهای پایه‌های بعدی (زیباشناختی، خودشکوفایی و متعالی)، نیازهایی متفاوت‌اند (Uysal, 2017: 211-218). میل به کشف ناشناخته‌ها، تمایل به آگاهی از نادانسته‌ها و نیز کنارزدن پرده‌های ابهام، از تمایلات فطری آدمی است. نکته بدیع آنکه «پژوهش‌های آزمایشگاهی، گویای [آن است که]: جانوران نیز بدون هیچ سائقه زیستی- فیزیولوژیک، میل به کشف و شناخت دارند» (شولتز و شولتز ۱۳۸۶: ۳۵۱). این نیاز (میل به کشف ناشناخته‌ها)، هنگامی که در مورد آدمی مطرح می‌شود، بی‌تردید توجهی هرچه افزون‌تر را می‌طلبد. تأمل در بُعد تمدنی حیات انسانی، گویای آن است که خیل عظیمی از داشته‌های آدمی، برآیند رفع همین نیاز بوده است. اینکه فرد انسانی، گاه جان خود را نیز برای کشف ناشناخته‌ای به خطر می‌اندازد، تأییدی است دیگر بر وجود این نیاز. نیازهای شناختی، به دو شیوه به ظاهر همانند نمود می‌یابند: الف. میل به دانستن و ب. تمایل به فهمیدن. توضیح آنکه تا «دانستن» صورت وجودی نیابد، «فهمیدن» نیز ممکن نمی‌شود؛ بازگفت نکته‌ای دیگر، در این بخش از پژوهش ضروری است: اگر نیازهای شناختی ارضا نشوند، به هیچ‌وجه نیازهای مربوط به خودشکوفایی نیز در فرد محقق نخواهند شد. در نگرشی فراگیر، تمامی آثاری که ذیل عنوان «سفرنامه»ها قرار می‌گیرند، نموده‌ها و نمونه‌هایی آشکار از پاسخ‌گویی به این‌گونه نیازند؛ این از آن‌رو است که سفرنامه‌نویس، به‌واسطه برخورداری از چنین نیازی است که عزم سفر می‌کند و گام در راه می‌نهد تا از سرزمینی ناشناخته «بداند» و آن را «بشناسد»؛ تقدیم و تأخیر «دانستن» و «فهمیدن» توضیح می‌طلبد. انگیزه نخستین برای یک سفر، دانستن است، اما وقتی سفرنامه‌نویس به‌مثابه فردی انسانی به مقصد می‌رسد؛ یعنی وقتی بخش نخستین نیاز شناختی او (دانستن) برآورده می‌شود، نیاز دومین رو می‌نماید: شناختن؛ شناختی که خود جلوه‌هایی گوناگون؛ مردمان، بناها، پیشه‌ها و... دارد. مؤلف *قابوسنامه*، ضمن گزاره‌ای کارا، با به‌کارآوری آرایه اغراق و نیز کاربستِ ایضاح بعد از ابهام، در همین فضای مفهومی می‌نویسد: «تمامی خوشی و لذت نعمت جهان در آن است که نادیده بینی و ناخورده بخوری و نیافتگی بیایی؛ و این جز در سفر نبود» (عنصرالمعالی ۱۳۶۶: ۳۲).

مبتنی بر آنچه در همان آغاز سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی آمده است، ناصر خسرو، نمودی از یک فرد انسانی که به واسطه طبقه اجتماعی و نوع پیشه (دبیری و ادب‌دانی)، نیازهایی چند را برطرف کرده است، پس از رفع نیازهای نخستین، با دغدغه دست‌یابی به شناخت، عزم سفری کمال‌جویانه را در ذهن می‌پروراند. این‌گونه از نیاز، آن‌گونه در ذهنیت ناصر خسرو ریشه دوانده است که او را به فردی رؤیابین نیز بدل کرده است. او در رؤیای خویش، حکیمی را می‌بیند که به ملامت او برخاسته است و او را از فرورفتن در نیازهای نخستین باز می‌دارد و آن‌گاه به او می‌گوید: «اگر به‌هوش باشی بهتر». در یک نگرش روان‌شناختی، آنکه در رؤیا این سخن را به ناصر خسرو گفته است، «خود» ملامت‌گر (آزرده از بازماندگی در نیاز پیشین) اوست. هم از این‌رو ناصر خسرو، در پی دانستن و شناختن جهان پیرامونی و معنای زندگی، عزم سفر می‌کند:

برخاستم از جای، سفر پیش گرفتم
نه از خانم یاد آمد نه از گلشن و منظر
(۱۳۸۸: ۵۱۰)

بیت به‌گونه‌ای آشکار، گویای نیاز آدمی به دانستن و فهمیدن است. شخصیت مورد نظر، از خانه، گلشن و منظر (نمادهای ادبی نیازهای نخستین) درمی‌گذرد؛ بلکه فراتر از این، نیازهای تأیید و احترام را درمی‌سپرد:

به نامم نخواندی کس از بس شرف
ادبیم لقب بود و فاضل دبیر
(۱۳۸۸: ۴۰۰)

و در پی ارضای نیازی دیگری، برمی‌آید. آنچه ناصر خسرو را رهسپار چنین سفری کرده است، نیازهای حوزه شناخت است. در این نمونه ادبی، انگیزه‌های شناخت جهان پیرامونی، نمود نیاز به دانستن و رفتارهای ویژه ناصر خسرو، از قبیل مساحت‌گری، شاخصه‌یابی جغرافیایی، قوم‌شناسی و... نمونه‌هایی از رفع نیاز به فهمیدن هستند: «و شهر را مساحت کردم در ازای دو هزار ارش بود و پهنای پانصد ارش. باره‌ای به‌غایت محکم و جانب غربی و جنوبی آن با دریاست و بر جانب جنوب، میناست» (۱۳۶۳: ۲۵).

پایه ششم؛ نیازهای زیباشناختی

تمامی آفرینش‌های هنری، از قطعه‌های موسیقی گرفته تا بناهای شگفت تاریخی، و از اشیای ظریف تا جواهرآلات زینتی و... همه گویای پاسخ‌دادن به نیازی دیگر؛ نیاز به زیبایی است. در نگاره‌های تخت جمشید، تناسبی شگفت در میانه برگ‌های دوازده‌گانه گل‌های راهرو ورودی با ماه‌های دوازده‌گانه سال وجود دارد؛ درکی چنین، در نگاه مزلو، نمود ارضای نیازی است زیباشناختی. در این‌گونه از

نیازهای رشد، مقوله‌هایی هم‌چون درکِ نظم، تناسب، هماهنگی و تقارن مطرح شده است. بدیهی است که درک این‌گونه از نیازها، نه‌تنها در مقایسه با نیازهای فیزیولوژیک؛ که در سنجش با نیازهای پایه‌شناختی نیز در آدمی، نمود کمتری خواهد داشت. هنگامی که حافظ در میانه «لاله»، به مثابه یک رستنی و «تنور» در جایگاه ابزار-شیء دست‌ساز بشر، برای پختن نان، پیوندی نهان می‌یابد و در ادامه، در فضایی چنین گرم، از عرق کردن «غنچه» و به‌جوش آمدن «گل»- با در نظر داشت مفهوم ایهام تناسبی در به‌جوش آمدن- می‌گوید، به‌روشنی به نیاز زیبایی‌شناختی خویش پاسخ داده است که اساساً، درک پیوندی چنین ظریف و پنهان، در میان عناصر به‌شدت متفاوت، خود پاسخی است به نیازی زیباشناختی: «تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار/ که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد» (۱۳۶۹: ۱۷۷). این درحالی است که تناسباتی دیگر، همچنان پنهان یا آشکار، در این سروده حافظ هست: پیوند غرق و عرق از دیدگاه نوشتاری، پیوند لاله با باد بهار، غنچه، عرق (شبنم) و گل و نیز برافروختن و به‌جوش آمدن و... نوع نگاه حافظ در این تصویر، از آن‌رو پاسخی به نیازهای زیباشناختی است که: الف. این پدیده- تصویر، از جمله مفاهیم مرتبط با نیازهای فیزیولوژیک نیست؛ ب. پیوندی با نیازهای ایمنی ندارد؛ ج. در حوزه نیازهای مربوط به تعلق و وابستگی نیز قرار نمی‌گیرد؛ د. هیچ پیوستگی مفهومی با تأیید و احترام ندارد و سرانجام ه. از منظر شناختی مورد توجه قرار نگرفته است؛ بلکه در این گزاره، آنچه به‌گونه‌ای برجسته مایه توجه حافظ قرار گرفته، تنها، و بعد زیباشناختی یک پدیده- تصویر است.

پایه هفتم؛ خودشکوفایی

نیاز به خودشکوفایی، بر تارک هرم نیازها، فراتر از نیازهای کمبود، جای دارد. این‌گونه از نیاز که در زمره نیازهای هستی‌یاری یا رشد، شمرده شده است، دو نمود کلی دارد: نمود خاص و نمود عام؛ در نمود خاص، خودشکوفایی در چهره‌های شاخص علمی، ادبی، هنری و... آشکار می‌شود و در نمود عام، هر فرد انسانی حتی در فروداشته‌ترین مشاغل، می‌تواند هم‌چون فردی به خودشکوفایی رسیده تلقی شود. خودشکوفایی در گزاره‌ای کوتاه و مفهومی، چیزی جز نمودبخشی خلاقانه- بیرونی به قابلیت‌های ذهنی- درونی و ازپیش‌فراگرفته نیست. این نیاز، هم‌چنان‌که جایگاه آن در رأس هرم نشان می‌دهد، تنها مختص شماری محدود از افراد است؛ به بیان روشن‌تر و به گفته خود مزلو، تنها یک درصد از مردم به این جایگاه برجسته دست می‌یابند. در نگاه نخستین، چه بسا برآورده کردن این نیاز، مختص برجستگان و افراد شاخص جامعه به نظر برسد؛ حال آنکه تأمل در گفته‌های مزلو آشکار

می‌دارد که برای خودشکوفایی، الزاماً نباید محققى برجسته یا موسیقی‌دانی مشهور بود؛ کافی است یک زن خانه‌دار، توان‌خانه‌داری خویش را به‌گونه‌ای کارآمد و دل‌نشین، در اوج ارائه دهد تا فردی خودشکופا باشد؛ هم‌چنان که اگر یک قالی‌باف تمامی ظرایف کاری و تصویرهای ذهنی خود را در نقشه‌های قالی بازتاب دهد، هم‌چنان فردی خودشکופا به‌شمار می‌آید. راجرز نیز در بیانی متفاوت؛ اما هماهنگ با مفهوم مزلو، از خودشکوفایی با تعبیر «گرایش به شدن» یاد کرده است (کارور و شی‌یر ۱۳۸۷: ۵۱۵).

حکایت «مسعود در زمین داور» در تاریخ بیهقی، از بهترین نموده‌های خودشکوفایی می‌تواند به‌شمار آید؛ شخصیت اصلی در حکایت مزبور، پیرزنی دانا و هوشمند است که با توانمندی‌ها و قابلیت‌های رفتاری برجسته خویش، حتی اعیان نوجوانان نه‌چندان پرتجربه حکایت را برمی‌انگیزد. این پیرزن (جده عبدالغفار) که خود «پارسا و خویشان‌دار و قرآن‌خوان [بود] و نبستن دانست و تفسیر قرآن و تعبیر و اخبار پیغمبر، نیز بسیار یاد داشت» (بیهقی ۱۳۷۶: ۱۶۴)، مصداق بارز خودشکوفایی، در تلقی مزلو است؛ وی با داشتن همه این توانمندی‌ها در یک مقوله به جایگاهی والا دست یافته بود: «و با این [توانمندی‌ها]، چیزهای پاکیزه ساختی از خوردنی و شربت‌ها به‌غایت نیکو و اندر آن، آیتی بود» (بیهقی ۱۳۷۶: ۱۶۴). بیهقی سپس در جایگاه راوی از «تنوق»‌های این پیرزن یاد می‌کند؛ تعبیری خاص و ادبی که از منظر مفهومی، دقیقاً گویای استادی تام و تمام جده عبدالغفار در فن آشپزی است: «آن خداوندزادگان... از آن پیرزن حلواها و خوردنی‌ها و آرزوها خواستندی و وی اندر آن تنوق کردی تا سخت نیکو آمدی» (بیهقی ۱۳۷۶: ۱۶۴).

متن بیهقی، به‌ویژه تعبیر خاص «آیتی» در «اندر آن [آشپزی] آیتی بود»، آشکارا بازتاب‌دهنده ادبی-عینی مفهوم خودشکوفایی مزلو در معنای عام آن است. نکته جالب توجه آنکه خود مزلو نیز وقتی می‌خواهد از ارضای نیاز به خودشکوفایی در معنای عام آن بگوید، مثالی از همین فن، یعنی آشپزی می‌آورد: «یک سوپ درجه‌یک از یک نقاشی درجه‌دو خلّاق‌تر است... آشپزی یا پدر-مادری یا ساختن یک خانه می‌تواند خلّاق باشد؛ درحالی‌که فن شاعری نیازی ندارد چنین باشد» (شولتز و شولتز ۱۳۸۶: ۳۵۰).

پایه هشتم؛ نیازهای متعالی

آخرین نیاز آدمی در هرم مزلو، نیازهای متعالی است؛ نیازهایی که مبتنی بر آن، فرد از خود درمی‌گذرد، با دیگری معنا می‌یابد و سمت و سوی رفتاری او، برخلاف گذشته، نه «خود» که دیگری متفاوت خواهد بود. مقصود از دیگری

متفاوت، در اینجا فردی است که در پایه‌های زیرین سلسله‌مراتب نیازها بازمانده، دغدغه خودشکوفایی، او را به تکاپو و انداخته است. بدین ترتیب، نیازهای متعالی از آن رو متعالی شمرده می‌شوند که از چهارچوب محدود فردی در گذشته، به مرحله تکاملی یاری به دیگری رسیده‌اند. یاری به دیگری، در نگرشی فراگیر، دربردارنده دوگونه نمود است: الف. یاری به دیگری برای پیشبرد کار و دستیابی به منافع مالی و ب. یاری به دیگری برای رسیدن به خودشکوفایی و معنیافتن. از این دو، آنچه موردنظر مزلو بوده است، مورد اخیر است: کمک به دیگری برای دستیابی به خودشکوفایی و رسیدن به حیاتی معنوی و انسانی (Schultz & Schultz 2012: 207-235). کارل گوستاو یونگ نیز در نظریه روان‌شناسی تحلیلی خود از نیاز آدمی به تعالی، سخن گفته و افزوده است که تعالی، انسان را به بیشترین آرامش روانی می‌رساند (Feist, Feist, & Roberts 2017: 104-108).

در گستره پرشمار متون ادبی، شاید هیچ اثری هم‌چون غزلیات حافظ، نمودبخش نیازهای متعالی نیست؛ این اثر، به‌گونه‌ای روشن و آشکار، گویای دعوت به مدارای انسانی است؛ مدارایی که حتی در آثار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نیز قابل مشاهده نیست. فراتر از این مدارا، دغدغه‌ای دیگر، همچنان از گونه انسانی و تعالی در اندیشه حافظ نمود یافته است: «بیدار کردن مخاطبان خفته و شخصیت‌های بازمانده در مراتب وجودی فرودست». آنچه حافظ در متن غزلی با آغاز «بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است / بیار باده که بنیاد عمر بر باد است»، آورده، نمونه‌ای ارزشمند برای درک تلاقی مفاهیم انتزاعی روان‌شناختی با گزاره‌های ادبی است. این غزل، به‌روشنی بیان حال فردی است که از نیازهای کمبود در گذشته، وادی خودشکوفایی را درسپرده و سپس در سیری تکاملی، رفتار او سمت‌وسویی دیگر (توجه به دیگری مخاطب) یافته است. غزل مذکور با واژه‌های دعوت‌گرا، اما ملایم و انسانی آغاز می‌شود: «بیا»؛ پیش از این دریافتیم که فرد به حد ارضای نیاز متعالی، برخوردار از ویژگی ملایمت و مدارای با دیگران است. این آغاز ملایم و انسانی، نمودی از همین ویژگی است. ادامه غزل نیز زبان حال فردی است که از نیازهای نخستین در گذشته، به بلندای ارضای نیازهای متعالی رسیده؛ بلکه آن را تجربه کرده است:

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

(حافظ ۱۳۶۹: ۲۷)

بیت به‌گونه‌ای صریح، از کسانی می‌گوید که از نیازهای کمبود در گذشته و وارد مرحله دیگری شده‌اند؛ اما آنچه شاخص‌تر از همه، گویای ارضای نیازهای متعالی است، بیت پنجم این غزل است:

مرا ز کنگره عرش می‌زند صفیر ندانمت که درین خوابگه چه افتاده است
(حافظ ۱۳۶۹: ۲۷)

این بیت، گزاره‌ای هشداردهنده و هشیاری‌بخش است؛ زیرا مخاطب را به خودشناسی و ارزیابی رفتاری فرامی‌خواند و با بیانی هنری، او را از فرورفتن در نیازهای کمبود باز می‌دارد؛ سرمزلی دیگر را به او نشان می‌دهد و به زندگی او معنا می‌بخشد.

جابه‌جایی اولویّت‌ها

فهم ناقص هرم مازلو، می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری پیامدهایی ناهماهنگ با خود نظریه شود و حکمی نادرست را در پی داشته باشد؛ از جمله برداشت‌های ناقص، یکی آن است که هر فرد انسانی، لزوماً در چهارچوب این هرم، رفتار می‌کند؛ این درحالی است که در واقعیت بیرونی و در عمل اجتماعی، بسیار با مواردی روبه‌رو می‌شویم که افراد انسانی در عین نابرخورداری از یک پایه، آن پایه را وانهاد، در پی ارضای نیازهای بعدی (بالا‌تر) بوده‌اند. از چنین گزینش و کنشی باید با عنوان جابه‌جایی اولویّت‌ها یاد کرد.

در حوزه جابه‌جایی اولویّت‌ها، تذکرة‌الاولیای عطّار، کتابی برجسته است؛ چندان‌که می‌توان این اثر را نمود آشکار جابه‌جایی اولویّت‌ها و تعلیق خواست‌ها برشمرد. در این متن ادبی، مخاطب با خیل عظیمی از شخصیت‌های تاریخی-ادبی مواجه می‌شود که با انکار یک نیاز، در پی رفع و ارضای نیازی بالاتر برآمده‌اند. پیش از این دیدیم که قاعده هرم مزلو، به نیازهای فیزیولوژیک اشاره داشت؛ نیازهایی که همگان درصدد ارضای آن‌ها هستند. حال در تذکرة‌الاولیاء با افرادی مواجه می‌شویم که آشکارا همین نیازهای اساسی را مورد بی‌اعتنایی قرار داده‌اند و تا جای ممکن، آگاهانه از رفع و ارضای آن‌ها سرمی‌پیچند. آنچه درباره اویس قرنی آمده است، نمونه‌ای برجسته در این حوزه است؛ او از ارضای یک نیاز طبیعی و اساسی (خواب و استراحت) سر‌باز می‌زند و این امتناع، امری است همواره و دائمی: «گویند که در همه عمر خود، هرگز شب نخفتی» (عطّار ۱۳۶۶: ۲۶). این شخصیت، حتی طعام را نیز خوش نمی‌دارد که دوستی آن را مایه نزدیکی به دوزخ می‌شمارد و نه تنها طعام؛ که در نگاه وی، لباس نیز چنین پیامدی به بار خواهد آورد: «هر که سه چیز دوست دارد، دوزخ بدو از رگ گردنش نزدیک‌تر بود: طعام خوش خوردن و لباس نیکو پوشیدن و با توانگران نشستن». جالب اینجاست که آخرین جمله اویس، می‌تواند از یک منظر نفی سومین پایه (نیاز به تعلق و وابستگی) و از منظری دیگر، نفی چهارمین پایه (نیاز به تأیید و تحسین) به شمار آید؛ اما بی‌تردید وقتی او در جمله‌ای شگفت و خلاف انتظار می‌گوید: «السلامة فی الوحده؛ سلامت در تنهایی

است» (عطّار ۱۳۶۶: ۲۶)، آشکارا به نفي نیاز به تعلق و وابستگی، بلکه به تعلیق نیازها پرداخته‌است.

نتیجه

مطالعات میان‌رشته‌ای، به‌مثابه رویکردی نو در عرصه پژوهش‌های انسانی، تجربی، فنی و... با پیوند بخشی به حوزه‌های گوناگون علمی، گامی تازه در جهت کارایی بیشتر دانش‌های بشر برداشته است. مطالعات میان‌رشته‌ای، فرصت گذر از مرزهای سنتی رشته‌های گوناگون دانش را فراهم می‌کند و با تلفیق سه‌گانه دانش، روش و تجربه در دو یا چند حوزه، به حل مسائل چندوجهی کمک می‌کند. سنجش مطالعات میان‌رشته‌ای با دیگر مطالعات محض، گویای برتری آشکار این‌گونه از پژوهش‌هاست؛ این از آنرو است که مطالعات میان‌رشته‌ای، نه‌تنها گستره و کارآمدی چند دانش را به‌گونه‌ای همزمان باز می‌نماید؛ که افق‌های تازه‌ای را برای تحقیق و پژوهش‌های تازه آشکار می‌کند. در روزگار معاصر، در فرایندی پیش‌رونده-تکاملی، ادبیات تطبیقی با گذر از چهارچوب‌های پیشین (مطالعه ادبیات در ورای مرزهای جغرافیایی)، با سایر شاخه‌های دانش بشری، همچون هنرهای زیبا، فلسفه، تاریخ، سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم تجربی و... پیوند یافته است. چنین تلفیقی، نه‌تنها بر گستره مطالعات ادبی می‌افزاید؛ که به متون ادبی، ابعاد کاربردی می‌بخشد و زمینه‌ساز کارایی بهتر هر یک از دانش‌های در پیوسته با هم می‌شود. جستار پیش‌رو به‌مثابه پژوهشی میان‌رشته‌ای، با رویکردی روان‌شناختی-ادبی، به بررسی و تحلیل روایت-گزاره‌های ادبی پرداخت و به دو نتیجه کلی الف. اثبات کارایی و روایی یک نظریه روان‌شناختی در پیوند با متون ادبی و ب. درک بهتر ارزشمندی متون ادبی در نمودبخشی به مفاهیم انتزاعی-ذهنی دست یافت.

پژوهش آشکار ساخت که هرم سلسله‌مراتب نیازهای مزلو، نظریه‌ای دقیق و ارزشمند در تبیین رفتارهای آدمی است و به‌خوبی برخوردار از قابلیت تطبیق با متون ادبی است و همزمان آشکار کرد که گزاره‌های ادبی، ابزاری کاملاً مناسب در تبیین مفاهیم نظری در حوزه‌های گوناگون روان‌شناختی و اجتماعی به شمار می‌آیند. بدین ترتیب، مطالعه این مقاله، خواننده را بدین دریافت رهنمون می‌کند که کارکرد متون ادبی، کارکردی فراتر از مقولاتی هم‌چون بهره‌مندی ادبی، لذت‌بخشی و یا مباحث مربوط به حوزه زیبایی‌شناختی است.

* این مقاله برگرفته از پایان‌نامه ارشد/ رساله دکتری تحصیلات تکمیلی نویسندگان مقاله نیست.

این مقاله از حمایت مالی هیچ نهاد یا مرکز آموزشی و یا طرح پژوهشی
مصوب استفاده نکرده است.



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- اسدالهی، خدابخش (۱۳۸۷). «فروغ فرخزاد و نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو». علوم انسانی (الزهرا). دوره هجدهم، شماره ۷۴. صص ۲۰-۱.
- انوشیروانی، علی‌رضا (بهار ۱۳۸۹). «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی). دوره اول، شماره ۱. صص ۳۸-۶.
- انوشیروانی، علی‌رضا (بهار و تابستان ۱۳۹۲). «مطالعات بینارشته‌ای ادبیات تطبیقی». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی). دوره چهارم. شماره ۱ (پیاپی ۷). صص ۹-۳.
- بهره‌ور، مجید (۱۳۸۸). «بازخوانی زندگی‌نامه مولوی با نظر به سلسله‌مراتب نیازهای مزلو». مطالعات عرفانی. شماره ۱۰. صص ۱۱۸-۸۷.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۶). تاریخ بیهقی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ ششم. تهران: مهتاب.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۹۱). بهارستان. به تصحیح اسماعیل حاکمی. چاپ هفتم. تهران: اطلاعات.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۹). دیوان حافظ. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. چاپ ششم. تهران: زوآر.
- خوافی، مجدالدین (۱۳۸۹). روضه خلد. مقدمه، تصحیح و تعلیق عباسعلی وفایی. تهران: سخن.
- دهستانی، حسین بن اسعد (۱۳۶۴). فرج بعد از شدت. به تصحیح اسماعیل حاکمی. چاپ دوم. تهران: اطلاعات.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۶۹). بوستان. به تصحیح غلامحسین یوسفی. چاپ چهارم. تهران: خوارزمی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۷). گلستان. به تصحیح غلامحسین یوسفی. چاپ هشتم. تهران: خوارزمی.
- شولتز، دوان پی؛ شولتز، سیدنی آلن (۱۳۸۶). نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سیدمحمدی. ویراست هشتم. چاپ دهم. تهران: ویرایش.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۴). مصیبت‌نامه. به تصحیح نورانی وصال. چاپ سوم. تهران: زوآر.

عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۶). *تذکره‌الاولیاء*. به تصحیح محمد استعلامی. چاپ پنجم. تهران: زوآر.

عنصرالمعالی کیکاووس (۱۳۶۶). *قابوس‌نامه*. تصحیح غلام‌حسین یوسفی. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.

صالحی، پیمان؛ باقری، کثوم (۱۴۰۰). «تحلیل شخصیت اصلی رمان *ایام‌معه* بر اساس نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو». *ادب عربی*. دوره سیزدهم، شماره ۴.

DOI: 10.22059/JALIT.2021.318421.612354 ۸۷-۱۰۷ صص

کارور، چارلز. اس؛ شی‌یر، مایکل اف. (۱۳۸۷). *نظریه‌های شخصیت*. ترجمه احمد رضوانی. مشهد: به‌نشر.

منشی، ابوالمعالی نصرالله (۱۳۷۷). *کلیله و دمنه*. به تصحیح مجتبی مینوی. چاپ شانزدهم. تهران: امیرکبیر.

میبی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱). *کشف‌الاسرار و عده‌الابرار*. تصحیح علی‌اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر.

ناصرخسرو قبادیانی مروزی (۱۳۶۳). *سفرنامه*. به تصحیح و تعلیق محمد دبیرسیاقی. چاپ دوم. تهران: زوآر.

ناصرخسرو قبادیانی مروزی (۱۳۸۸). *دیوان ناصرخسرو*. به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. چاپ هشتم. تهران: دانشگاه تهران.

نظامی گنجوی، جمال‌الدین ابومحمد (۱۳۱۳). *لیلی و مجنون*. با حواشی و تصحیح وحید دستگردی. تهران: ارمغان.

نوروزی، زینب و دیگران (۱۳۹۱). «بررسی شخصیت بهرام در هفت‌پیکر با توجه به نظریه مزلو». *متن‌شناسی ادب فارسی*. دوره چهل و هشتم، شماره ۴. صص ۱۷-۳۲.

هوشنگی، مجید؛ مددیان، طاهره (۱۴۰۱). «بررسی روان‌کاوانه شخصیت‌های زال، کیکاووس و رستم با رویکرد تحلیل رفتار متقابل». *مطالعات بین‌رشته‌ای*

ادبیات، هنر و علوم انسانی. دوره دوم، شماره ۱. صص ۷۳-۹۷. DOI: 10.22077/

ISLAH.2022.5577.1129

Bland A. M. & DeRobertis E. M. (2019). Humanistic Perspective. In *Encyclopedia of Personality and Individual Differences* (Virgil Zeigler-Hill and Todd K. Shackelford, Eds.). Switzerland: Springer, Cham.

- Cameron W. B., McCormick T.C (1954). "Concepts of Security and Insecurity." *American Journal of Sociology*. 59(6). Pp. 556-564.
- Feist J., Feist, G., & Roberts, T. (2017) *Theories of Personality* (9th Edition). New York: McGraw-Hill Education.
- Joŝt, Francois (1974). *Introduction to Comparative Literature*. Indianapolis and New York: The Bobbs-Merrill Company.
- Markowitz, J. C., & Weissman, M. M. (2012). "Interpersonal Psychotherapy: Past, Present and Future." *Clinical Psychology & Psychotherapy*. 19 (2). Pp. 99–105. doi:10.1002/cpp.1774.
- Kohut, H. (1966). "Forms and transformations of narcissism." *Journal of the American Psychoanalytic Association*. 14. Pp. 243-272.
- Maslow, A. H. (1943). "A Theory of Human Motivation." *Psychological Review*. 50 (4) Pp. 370-396.
- Maslow, A. H. (1954). *Motivation and personality*. New York: Harper and Row.
- McLeod, S. A. (2016). *Maslow's Hierarchy of Needs*, Retrieved from www.simplypsychology.org/maslow.html.
- Milner, Andrew (1996). *Literature, Culture and Society*. London: UCL.
- Prochaska JO, Norcross JC. (2018). *Systems of Psychotherapy: A Transtheoretical Analysis*. (9th Ed.). Oxford: Oxford University Press.
- Schultz, D.P., & Schultz, S.A. (2012). *Theories of Personality* (10th Ed.). Belmont. California: Wadsworth Publishing.
- Uysal, H.T., Aydemir, S., Genc. E. (2017). "Maslow's Hierarchy of Needs in 21ST Century: The Examination of Vocational Differences." In *Researches on Science and Art in 21st Century*. (Hasan Arapgirlioğlu, Robert L. Elliott, Edward Turgeon, Atilla Atik, Eds.). Ankara: Gece Publishing.
- Wellek, Rene (1963). *Concepts of Criticism: Essays*. (Stephen G. Nichols, Jr. Ed.). New Haven: Yale UP.

An Interdisciplinary Study of Selected Persian Classic Texts Based On Maslow's Humanistic Psychology Theory

Abolghasem Rahimi¹

Mahdi Rahimi²

Abstract

The concept of comparison has been so long-lasting and durable that can be taken into account as both a humanistic and social tradition. In the present study, with a view toward comparative literature, and from the point of view of the psychological theory of "pyramid of needs" by Abraham Maslow, the authors intend to analyze some classical works such as *Faraj Bad az Shedah*, *Kalile va Damneh*, *Qaboos-Nameh*, *Tarikh Beyhaqi*, and *Ghazaliyat-e Hafez*. Drawing on a psycho-literary analysis perspective, the purpose of the present study is to reveal the scope and capacity of each discipline in offering new horizons for future research. The results of this study show that the ideas proposed by humanistic psychologists to represent a motivational analysis of human behavior, such as the one proposed by Maslow, have already been considered in the Persian literature in an explicit or implicit manner. This study, for the first time in the Persian literature, analyzes realistic narratives and proposes two major findings: a) the effectiveness of a psychological theory in relation to literature is proven and b) a better understanding of the value of literary texts in representing mental and abstract concepts is gained.

Key words: Interdisciplinary Studies, Comparative Literature, Psychology, Abraham Maslow, Pyramid of Needs, Persian Literature Texts

¹ Assistant Professor of Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran (corresponding author) ag.rahimi@hsu.ac.ir

² Assistant Professor of Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran m.rahimi@hsu.ac.ir



شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني